سوگ نامه ی دکتر قاسم غنی

فیاض، علی اکبر

یادداشت سردبیر:

دکتر علی اکبر فیاض،پس از مرگ دکتر قاسم غنی در فروردین 1331،در مقدمه‏ی کتاب بحثی در تصوف که زنده یاد حبیب یغمایی‏ آن را از سوی ماهنامه‏ی یغما در تهران منتشر کرد،سوگ‏نامه‏یی برای دکتر غنی نوشته است که نقل آن را در این شماره به تناسب‏ پنجاه و سومین سالگرد کوچ دکتر غنی بی‏مناسبت نمی‏دانیم.

این رساله تازه‏ترین تألیف دکتر غنی و محصول روزهای اخیر عمر اوست و با مرگ ناگهانی او که در حین چاپ رساله وقوع یافت، آخرین تجلی ادبی او و می‏توان گفت پیام وداع اوست با خوانندگان و دوستان.

سه ماه پیش که این نوشته برای چاپ به ایران آمد،همه‏ خوشحال شدیم که مگر دوست عزیز ما-پس از آن بیماری‏های‏ جان‏فرسا که چندین سال از فعالیت علمی و ادبی عاجزش کرده بود -نشاط از دست رفته را پیدا کرده و بار دیگر به کار علم و ادب که‏ همیشه اوج آرزوهایش بود،دست زده است.نامه‏های خصوصی هم‏ که از او به من و دیگر دوستان می‏رسید،همه کم و بیش این‏ خوش‏بینی را تقویت و تأکید می‏کرد...

هنگامی که مولف در امریکا و ما در این‏جا با دل خوش به انتظار انتشار کتاب نشسته بودیم،ناگهان خبر مرگ دکتر صاعقه‏آسا به‏ تهران فرود آمد و معلوم شد که اجل به مؤلف مهلت دیدن کتاب‏ خود را نداده و آن مرد بزرگ در بیمارستانی در سانفرانسیسکو نیم‏ شبی آهسته و آرام جهان را بدرود گفته و رفته است.

این هم یک خسارت جبران‏ناپذیر دیگر و یک ضایعه‏ی بزرگ‏ که بر دیگر ضایعات ادبی چند سال اخیر ما-که متأسفانه زیاد بوده‏ است-افزوده می‏شود.با فقدان این مرد،خلوت وحشتناکی که مرگ‏ قزوینی و بهار و هدایت در فرهنگ و ادب ما ایجاد کرده بود، وحشتناک‏تر و هول‏انگیزتر شد و خامه‏یی که امید بود هنوز سال‏ها برای ادب ما کار کند،شکشت و بر باد رفت.

یک برخورد با دکتر غنی برای هرکسی کافی بود که یک عمر او را دوست بدارد.ولی با معاشرت بیش‏تر،کار انسان با او کم‏کم از تحسین به اعجاب می‏رسید.قریحه‏ی سرشار و کولتور وسیع او، انسان را دچار حیرت و شگفتی می‏کرد.این چیزی‏ست که خود من‏ در آشنایی بیست ساله‏ام با او حس کرده‏ام و سایر دوستان قدیمی او را هم می‏دیده‏ام که به تناسب مدت آشنایی خود با او همین احساس‏ را نسبت به او داشته‏اند.

دکتر غنی روح فوق العاده موزون و با اعتدالی داشت.عقل و احساس و عمل در روح او بسیار هماهنگ بود.در ادراک اشیا با حساب ارزش‏های سه‏گانه کاملا آشنا و ورزیده بود و غالبا یک‏ موضوع را از دو یا سه جنبه‏ی مختلف آن نگاه می‏کرد.در مسایل‏ علمی،جنبه‏ی زیبایی و در مسایل هنری جنبه‏ی علمی را فراموش‏ نمی‏کرد.مثلا در فیزیولوژی کتاب تستو را زیاد می‏خواند و می‏گفت: «من این کتاب را با این‏که خیلی کهنه شده است،دوست دارم،زیرا بسیار خوش عبارت و زیبا نوشته شده است»و از همان کتاب‏ جمله‏هایی در حفظ داشت که از نظر هنر واقعا زیبا و برای ما غیر طبیبان هم دلکش بود.

دکتر غنی و نقاشی

دکتر غنی،دکتر طب بود و در اوقاتی که به این پیشکه اشتغال‏ داشت،یکی از بهترین پزشکان محسوب می‏شد،در عین حال نسبت‏ به موضوعات هنری نیز استعداد عجیبی داشت.در پاریس درس‏ مخصوصی راجع به شناخت و انتقاد نقاشی خوانده بود و به این جهت‏ در تاریخ نقاشی و نقد آثار هنرمندان مهارت کاملی داشت.یکی از مجالس ممتّع او وقتی بود که از نقاشی صحبت می‏کرد و راستی‏ چه قدر شیرین و دلنشین صحبت می‏کرد!علاقه‏ی دکتر به‏ کمال الملک و احترام و پرستشی که درباره‏ی او داشت و معروف‏ است،هم از این باب بود.او به‏طور کلی نسبت به هنرمندی تعظیم‏ داشت.استادان نقاش ایران همه را می‏شناخت و درباره‏ی آن‏ها از تشویق و حمایت به قدری که از دستش برمی‏آمد،دریغ نداشت. دوستان دکتر آن تخته رنگ کهنه و قلم موریانه خورده‏ی کمال الملک‏ را در کتابخانه دکتر دیده بودند و نیز دیده بودند که دکتر با چه حالت‏ تقدیس و خشوع مذهبی‏یی بدان نگاه می‏کرد:«قلم استاد است، قلمی‏ست که روی انگشت‏های قشنگ کمال الملک جا داشته است». نام مسن که در تاریخ روم به حمایت ادب و هنر معروف است،زیاد بر زبان دکتر غنی می‏گذشت و از ستایشی که برای آن هنر دوست‏ رومی داشت،پیدا بود که خود مانند او به لزوم حمایت هنر و هنرمند معتقد و علاقه‏مند بود.

نه تنها نقاشی که شعر و موسیقی نیز با دل او داستان‏ها داشت. تصادفی نبود که آن قدر در پیرامون حافظ پر می‏زد و یا آن‏که کلنل وزیری را به سر حدّ پرستش دوست می‏داشت،علّت آن بود که شعر حافظ بهترین بازگوی احساسات عارفانه و فیلسوفانه‏ی او بود و موسیقی وزیری بزرگ‏ترین ترجمان آن شعر،استاد وزیری را با همه‏ی شهرت جهانگیری که دارد،کم کسی به غور و عمق‏ می‏شناسد.و رای آن‏چه مردم از او نهفته است که درک آن جز به‏ معاشرت طولانی و دقت نظر خاصی میسّر نیست و دکتر غنی از آن‏هایی بود که این مرد بزرگ را به عمق می‏شناخت.دکتر آشنا زیاد داشت به حکم آن‏که خلقتا برای معاشرت و دوستی ساخته شده بود، امّا این هنر را داشت که در اندازه‏گیری شخصیت‏ها و تحلیل آن‏ها بسیار دقیق بود و حساب هرکسی را جدگانه نگاه می‏داشت.بارها او را دیده بودم که از کارهای روزانه‏اش که بیش‏تر ملاقات‏های‏ جان‏فرسا بود،به ستوه می‏آمد و شباهنگام مانند بیماری جویای‏ پزشک،از شهر به شمیران به سراغ وزیری و فرزین می‏رفت و در صحبت آن دو بزرگ واقعا آرامش روح می‏یافت و دردهایش را به‏ به کلی فراموش می‏کرد.

اصل زندگانی

اصل زندگانی در نظر دکتر غنی،همین لذت‏های روحی و معنوی بود و اگر به سایر جهات زندگی اهتمامی و علاقه‏یی نشان‏ می‏داد،مسلما برای وصول به این هدف روحانی بود،و تفاوت مرد حکیم با غیر حکیم همین است که وسیله را با هدف اشتباه نکند و دکتر غنی این اشتباه را نداشت.برای دکتر غنی حساب دخل و خرج‏ دشوارترین مسایل بود و به همین جهت زندگانی داخلی او را کسانش‏ اداره می‏کردند که خود او هیچ حوصله‏ی آن را نداشت.یک روز به‏ کاسه‏ی آشی که جلویش بود و به قوطی سیگارش اشاره کرد و گفت که زندگی ما بیش از این نیست،این مقدار را از عریضه‏نویسی‏ دم پست‏خانه هم می‏توان درآورد.دکتر غنی مسأله‏ی زندگی را در مکتب آناتول فرانس حل کرده بود و مانند او بشریت را با تمسخر آمیخته با رحم و شفقت می‏نگریست،جهان را با همه‏ی‏ ناهنجاری‏هایش و بلکه به واسطه‏ی ناهنجاری‏هایش زیبا و تماشایی‏ می‏دانست و مثل آناتول فرانس معتقد بود که دنیا با دیوانگانش‏ خوش است،و به همین جهت بود که از مطالعه‏ی مردم مختلف و برخورد با تیپ‏های گوناگون لذت می‏برد و به اصطلاح سیر آفاق و انفس را دوست می‏داشت و شاید همین خاصیت روحی بود که او را آن قدر اجتماعی و خوش معاشرت ساخته بود.

آناتول فرانس

آشنایی دکتر غنی با آناتول فرانس داستانی داشت:

دکتر غنی در 1919 میلادی،پس از پایان تحصیلات پزشکی،از بیروت به زاد بوم خود سبزوار برگشت و مشغول طبابت شد و چندی‏ بعد درحالی‏که کارش رونق و اهمیت پیدا کرده بود،سبزوار را گذاشت و به عزم تکمیل علم به پاریس رفت و به تعقیب چند درس‏ مختلف طبی پرداخت.در آن هنگام آناتول فرانس زنده و در اوج‏ شهرت خود بود.روح بلند پرواز دکتر غنی که نمی‏توانست در چهار دیوار علم جزئی مانند طب محدود باشد،به خواندن و نوشته‏های‏ آناتول فرانس دست زد و آشنایی نخستین را با او پیدا کرد،امّا چون‏ سرمایه برای ماندن زیاد در اروپا نداشت،پس از یک سال و چند ماه‏ به سبزوار برگشت و در آن‏جا مطالعه‏ی آناتول فرانس را دنبال کرد و عشق و ارادتش به نویسنده‏ی بزرگ زیاد شد.در ضمن این مطالعه‏ متوجه نکته‏ی مهمی شد و آن این‏که فهم نوشته‏های فرانس آشنایی‏ بیش‏تری با تاریخ فکر و تمدن اروپا لازم دارد،بدین جهت پس از چندی بار دیگر به پاریس رفت و این سفر که چند سال طول کشید، سفر تکامل و تربیت روحی دکتر غنی بود.در این سفر اروپا را بسیار خوب شناخته بود،با تاریخ یونان و روم و قرون وسطای اروپا آشنا شده بود،در زبان فرانسه تسلط پیدا کرده بود،به درجه‏یی که قوت و ضعف انشای آن زبان را کاملا تشخیص می‏داد و این خود چنان‏که‏ معلوم است،نشانه‏ی تسلط به زبان است.در این سفر مراسم تشییع‏ جنازه‏ی فرانس را در پاریس دیده بود و اثر عمیقی از آن در خاطرش‏ به جا مانده بود.از مهم‏ترین نتیجه‏های این سفر آشنایی کاملی بود که با مرحوم میرزا محمد خان قزوینی پیدا کرده بود و نزد او روش‏ تحقیق و تتبع را در مسایل تاریخی و ادبی فراگرفته بود.خلاصه‏ آن‏که دکتر غنی از این سفر مردی بسیار پخته و مجهز بازگشت و من کم کسی دیده‏ام که به قدر او سفر اروپا نتیجه گرفته باشد.

در بازگشت از این سفر،در سبزوار دست به ترجمه‏ی آناتول‏ فرانس زد،تائیس را در سال 1308 شمسی منتشر کرد.از این کتاب‏ که نخستین اثر ادبی دکتر غنی‏ست،سلیقه‏اش در دقت و اتقان‏ کارش نمایان است.در آخر کتاب تعلیقاتی در شرح بعضی از مشکلات کتاب افزوده است که خواننده‏ی فارسی زبان را در فهم‏ کتاب و دریافت نکته‏های دقیق آن کمک می‏کند.این کار مفید را- که تقریبا در هر ترجمه‏یی لازم است و متأسفانه ترجمه‏کنندگان ما غالبا از آن غفلت دارند یا تغافل می‏کنند-دکتر غنی در ترجمه‏های‏ دیگر خود نیز همواره رعایت کرده و مخصوصا در کتاب بریان‏پزی‏ ملکه‏ی سبا که تعلیقاتش به تنهایی یک تألیف فاضلانه محسوب‏ می‏شود.سبک انشای عربی مآب ولی درست و روشن و بی‏تعقید.این سبک‏ را از میرزا محمد خان و مکتب او داشت و از سبک‏های نو و مخصوصا از کلمات نو ساخته جدا احتراز می‏کرد.دکتر غنی نخستین‏ کسی‏ست که آناتول فرانس را به ایرانی‏ها معرفی کرده است و نخستین مترجم اوست به فارسی.

دکتر در سال 1314 شمسی با سمت نمایندگی مجلس از خراسان منتقل شد.در این‏جا با توسعه‏ی زیادی که در زندگانی‏ اجتماعی‏اش پیدا شده بود،از اشتغال علمی او نه تنها کاسته نشد، بلکه بر آن افزوده شد،در عین اشتغال به طبابت،وکالت مجلس و رفت‏وآمدهای فراوان،او در کتابخانه‏ی خود هم‏چنان به مطالعه و تألیف مشغول بود و چون وقت روزانه‏اش کافی نبود،مقدار زیادی از شب را صرف آن می‏کرد و با وجود بیماری کبدی که داشت،این کار جان‏فرسا را به شدت دنبال می‏کرد و به راسیت مرد پر کاری بود.

در این اوقات توجه دکتر به تاریخ و ادبیات فارسی معطوف شده‏ بود.نخستین اثر او در این رشته رساله‏ی راجع به ابن سینا بود که‏ به عنوان خطابه‏ی ورود به فرهنگستان به آن مجمع تقدیم کرد.پس‏ از آن با تمام قوا متوجه حافظ شد که از سال‏ها پیش-یعنی هم از زمان شاگردی مکتب آناتول فرانس-با این شاعر بزرگ آشنا بود.مواد زیادی برای مطالعه درباره‏ی‏ حافظ جمع کرد،از جمله مجموعه‏ی گرانی از نسخه‏های خطی و چاپی دیوان حافظ.در این میان‏ مرحوم قزوینی به واسطه‏ی جنگ اروپا نیز از پاریس به تهران آمد و حضور او بر دلگرمی و شوق‏ دکتر افزود.با شرکت هم از روی نسخه‏هایی که‏ دکتر جمع کرده بود،دیوان حافظ را چاپ کردند و دکتر کتاب معروف خود را به نام بحث در آثار و افکار و احوال حافظ تألیف کرد.جلد اول در تاریخ سیاسی عصر حافظ است و جلد دوم تاریخ‏ تصوف در اسلام.

در این جلد دوم،نقشه‏ی مؤلف آن بوده که‏ تاریخ ادبی و اجتماعی و علمی قرن حافظ،یعنی‏ قرن هشتم را شرح دهد و از کلی تصوف آغاز کرده‏ است که به قول خودش«در تاریخ ادبی و اجتماعی‏ قرن هشتم سرفصل همه مؤثرات و عوامل محسوب بود».ولی این‏ مجلّد با همه‏ی حجم زیادی که پیدا کرده است،از عهده‏ی انجام‏ تمام آن نقشه‏ی پهناور برنیامده است و به همان بحث تصوف در اسلام(تا قرن هفتم)پایان یافته و در حقیقت قسمت اساسی مطلب‏ که تاریخ ادبی و اجتماعی و غیره‏ی عصر حافظ باشد،باقی مانده‏ است.دکتر به انجام این کار علاقه‏ی شدید داشت،ولی مواد آن‏ هنوز جمع نشده بود و به علاوه مثل آن بود که خستگی‏یی پیدا کرده‏ و محتاج تنفس و استراحتی بود و از همه مهم‏تر آن‏که شهریور 1320 فرا رسید و وضع ایران و وضع زندگانی دکتر هر دو ناگهان‏ دچار تغییر عظیمی شد.دکتر وارد سیاست شد و این کار تمام‏وقت و نیروی او را گرفت،به طوری که دیگر مجال پرداختن به کارهای‏ ادبی و علمی پیدا نکرد،جز همان مقدار که چاپ کتاب تاریخ تصوف‏ را انجام داد و آن هم با شتاب تمام.

دکتر غنی و سیاست

اطلاعات من نیز راجع به دکتر از شهریور به بعد بسیار کم است. او به کلی وارد سیاست بود و من کلی خارج،علاوه بر آن‏که نظرا هم با مبادی و اصول او در سیاست موافق نبودم،ولی آن‏چه برای‏ من مسلم است،این است که دکتر غنی در هر حال و در هر مقامی‏ که بود،آدم بسیار نجیب و شرافتمند بود،در زندگانی فردی و اجتماعی هر دو درست و پاک و پرهیزکار بود،از سعایت و تفتین و جاسوسی و وقاحت که سرمایه‏ی غالب رجال سیاسی این کشور است‏ به کلی دور بود و حتا از مشاهده‏ی این مناظر زشت سخت بر آشفته‏ می‏شد و البته تحمل می‏کرد،آرامش و صلح و صفا را دوست داشت، تحبیب بین اشخاص را وظیفه میدانست،بدون جهت هرگز آزارش‏ به کسی نرسید و بر عکس در انجام حوایج ارباب رجوع-مخصوصا اهل فضل و هنر-از بذل مقدور دریغ نداشت.

امّا پس از شهریور آن آرامشی که روح دکتر غنی لازم داشت، دیگر موجود نبود و مناظر زشت که از پشت پرده‏های دریده شده‏ درآمده بودند،برای او قابل تحمل نبود.بدین جهت به تلاش افتاد که به صورتی از تهران بیرون برود و سیر آفاق و انفس خود را در محیطهای مساعدتری و با آرامش بیش‏تری دنبال کند،لا جرم پس‏ از دو بار وزارت با هیأت اعزامی ایران به سازمان ملل متحد به امریکا رفت و سپس به سفارت ایران در مصر منصوب شد و پس از آن به‏ سفارت ایران در ترکیه.

در این اوقات من او را فقط در روزهای معدودی که در فاصله‏ی‏ این مأموریت‏ها به ایران می‏آمد،می‏دیدم و اتفاقا این ملاقات‏ها برای‏ من فوق العاده غم‏انگیز بود،زیرا مرد از آسیبی که در امریکا بر اثر سانحه‏ی اتومبیل برداشته بود،سخت ناتوان شده بود و از آن همه‏ طراوات و شادابی که از او دیده بودیم،چیزی تقریبا باقی نمانده بود. در ترکیه بیماری‏اش سخت شد و به امریکا رفت و پس از چندی از آن‏جا سر مکاتبه‏اش باز شد و نامه‏هایی به‏طور و تفصیل به من و سایر دوستانش می‏نوشت که همه زنده و گرم بود.در نامه‏هایی که‏ به من نوشت،لحنش غالبا غمناک بود.از گذشته‏ی خوش و دوستان روحانی خود با تأسف و حسرت یاد می‏کرد.از ناهنجاری‏ وضع سیاسی ایران و نفاق و ناروزنی‏های رجال سیاست و اخلاگری‏ هوچی‏ها می‏نالید و سپس از حال خود صحبت می‏کرد که بر اثر عمل جراحی بهبود یافته و قصد دارد باز به کارهای ادبی و علمی‏ خود مشغول شود.از همه‏ی این‏ها پیدا بود که روحیه‏ی دکتر ناراحت‏ است و به واسطه‏ی بیماری طولانی و ناروایی‏های زندگانی سیاسی‏ خسته و افسرده شده است و از اشتغال به علم می‏خواهد میدانی برای‏ فعالیت مغز نیرومند خود پیدا کند.به‏هرحال این نامه‏ها که حاکی از بهبود مزاج دوست عزیز و بزرگوار ما بود،برای ما مژده‏ی بزرگی بود و همه به انتظار خبرهای هر روز خوش‏تری از او نشسته بودیم که‏ خبر مرگش فرا رسید!

پس از مرگ دکتر غنی این بیت شعر که خود او زیاد دوستش‏ می‏داشت و در بیروت از جبر ضومط،استاد دانشگاه خود شنیده بود، همیشه در نظرم مجسم می‏شود:

الموت نقّاد و فی کفّه‏ جواهر یختار منه الجیاد

اکنون آن مرد بزرگ در ساحل سانفرانسیسکو در کنار اقیانوس‏ آرام خفته است.دو دریا در پهلوی هم.